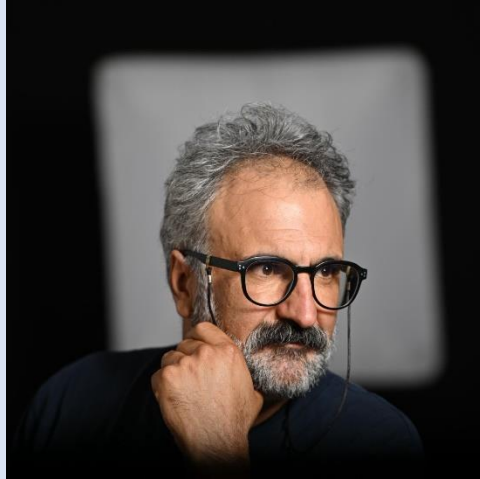


گفتگوی ماه

گفتگوی با حسن غفاری درباره عکاسی



حسن غفاری از عکاسان مردم نگار ایرانی است، همان شاخه ای از عکاسی مستند که به آن دلبستگی دارد. او در زمینه های فرهنگی و اجتماعی نیز بسیار کوشا و کنشگر است. غفاری، آموزش های والای خود را تا کارشناسی ارشد در دانشکاه هنر تهران گذرانده و پس از آن، توان و چیره دستی خود را در راه مستند سازی زندگی مردم ایران - به ویژه اقوام و عشایر - به کار گرفته است. دستاورد تلاش هایش در این زمینه، عکس های بسیار، ولی منتشر نشده ای است که جا دارد روزی همچون گنجینه ای ملی و معنوی در دسترس همگان قرار بگیرند. ما سرافراز هستیم که حسن غفاری را در ماهنامه انسل در کنار خود داریم. در این شماره بر آن شدیم تا او را به گفتگوی دیگرگون با آنچه بیشتر با او داشته ایم، فرا بخوانیم که در دنباله آن را می آوریم.

آیا در سده بیست و یکم، عکاسی به جایگاهی که خواهان آن بوده، رسیده است؟ به نظر می آید که بیشتر، عکاسی را همچون رسانه ای خبررسان پذیرفته اند تا یک مدیوم هنری!

عکاسی دستاورد هم اندیشی نقاشان و صنعتگران است. نقاش ها به دنبال آن بودند تا با سرعت و دقت بیشتر، برابر با راستینه ها، از آن رئالیسمی که غرق در آن بودند، تابلویی بسازند. در این راه، صنعتگران و نوآرانی که بگونه ای پیش آمدی با پدیده هایی برخورد کرده بودند و سپس، آگاهانه به سراغ این یافته های خود رفتند، عکاسی و ابزار آن را پدید آوردند. به راستی، عکاسی گونه ای از نوآوری است که آمیختگی در دانش فیزیک و شیمی دارد و از سویی دیگر، خواستگاه هنری نقاشان هم در آن وجود دارد. بنابراین، عکاسی را می توان دنباله همان اتاق-تاریکی دانست که نقاشان همچون ابزار کار، از آن برای کار خود بهره می بردند.

واکنش نور بر روی برمید نقره و نیز داروی آشکارسازی عکس برای ماندگار کردن تصویر، چیزهایی بودند که به این اتاق تاریک نقاشان افزوده شدند. با آمدن عکاسی، یک رویارویی میان آن و نقاشی پدید آمد، تا اندازه ای که گروهی نگران بودند که عکاسی به گمان نقاشی را از آن خود می کند و یا دست کم بخشی از فضای کار آن را از دستش می گیرد. ولی بسیار زود عکاسی به شناسه یکتای خودش دست پیدا کرد و سالها و دهه ها را با دیدگاه های گوناگونی که هنرمندان درباره آن داشتند، پشت سر گذاشت تا امروز که به دست ما رسیده.



از میان عکس های کتاب «خورشید، باد، آهن»، حسن غفاری

در سالهای نخست، عکاسی از هنر نقاشی پیروی بسیاری می کرد- به ویژه در ترکیب بندی و فضای تصویری- ولی هرچه زمان گذشت، عکاسان پی بردند که در عکاسی می توان بسیار آشکارتر و راست تر با بیننده پیوند ساخت و به بیان هنری خود با آن پرداخت. چه بسا، آشکاری تصویر (شارپنس) و بیان احساس و ترکیب بندی های کارساز بیشتری را می شد با آن پدید آورد. در نهایت، چیزهایی روی داد و عکاسی به جهان هنری مستند نو پا گذاشت و سرعت و کیفیت را همراه با سادگی به درون آن کرد. از سوی دیگر، هنرمندان ذهن گرا هم، توانمندی های ویژه عکاسی را پیدا کردند و از آن بهره بردند تا اندیشه های خود را با کارگردانی و چیدمان به نمایش بگذارند. عکاسی هم این گنجایش را داشت تا برای درون شدن به جهان هنرهای دیگری همچون گرافیک، نقاشی و حتی سینما الهام سازی کند، از سوی دیگر، خود عکاسی هم می تواند از دیگر هنرها الهام بگیرد؛ برای نمونه، عکاس می تواند آنچه را که می خواهد در عکسش بیاورد از سبک و تکنیک یک نقاشی ایده بگیرد. با گذشت زمان پی برده شد که عکاسی چون یک موم در دست، بسیار نرم است و با فضاهای گوناگون سازش بالایی دارد و همچون یک پل می تواند میان هنرها و علوم مختلف کار کند. این همان چیزی است که در تاریخ عکاسی رخ داده، برای نمونه، عکاسان مستند که از دانش اجتماعی، روانشناسی و یا اقتصاد بهره برده و آن را به کار گرفته اند.

جهانی که در آن زندگی می کنیم، آمیختگی بسیار گسترده ای از دیدگاه، خواست ها، نیازها و دانش ها و همه آن چیزهایی دارد که آدم ها در پدید آمدنشان نقش دارند؛ مانند اقتصاد، محیط زیست، رفتارهای اجتماعی، باورها. عکاسی به نیاز جستجوگری در آدم ها و پیدایش حرف ها و خبرهای تازه یاری می دهد. عکس، زبان جهانی به شمار می آید و برای همه آدم ها به سادگی دریافتنی است، تند و زود فرستاده می شود و دست به دست می شود. تصویر، جهان امروز ما را شکل داده و ما روزانه با آن بمباران می شویم، زمان کمتری برای خواندن و دریافتش نیاز است و در برخی زمانها، کیفیت و دقت خواندنش از نوشته بهتر است، اینگونه است که عکس یا تصویر، فرمانروایی خودش را بر جهان پیامرسانی گسترش داده و ما هم آن را پذیرفته ایم. روزانه داده ها و خبرهای بسیاری در زمینه های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، دلبستگی هایمان، نیازهایمان و حتی سرگرمی ها و بازی ها و آنچه برای زمان های آزادمان نیاز داریم را از راه تصویر به دست می آوریم و پیگیر آن می شویم.

عکس، کاربردهای گوناگونی دارد، گاه چون یک سند می ماند و گاهی، همچون یک شعر می شود که کارکرد هنری بیشتری پیدا می کند و گاهی هم برای بایگانی داستان یا رویدادی برای آیندگان بکار برده می شود. جستار درآمدزایی از عکاسی در فضای عمومی بیشتر از سویه هنری دیده می شود. بیشتر زمان ها، عکس های گرفته شده کمتر ارزش نمایش برای نمایشگاه های هنری را پیدا می کنند. از سوی دیگر، نمایشگاه ها، دنبال کننده ویژه خودشان را دارند و عکس در جایگاه خبر یا داده همگانی اگر به نمایش گذاشته شود در جایی ویژه است که در بیشتر زمان ها، در دسترس همگان نیستند. می شود پرسشی به میان آورد که چه کسانی به نمایشگاه های هنری می روند و کارهای به نمایش گذاشته شده در آنها را خریداری می کنند و در کدام فضایی آن را به نمایش می گذارند؟ به نظر من در ایران امروز، از خرید و نمایش این کارها همچون ابرازی برای طبقه اجتماعی و چشم به هم چشمی بهره برداری می شود.

بسیاری از تصمیم گیری های ما و کاری که انجام می دهیم، برخاسته از نیازی است که ما داریم و این نیاز برای ما گزینش کننده است. همین نیاز در شکل دادن عادت و به دنبالش، در دام تکرار افتادن هم کارساز است. یکی از ویژگی های این نیاز و عادت، آن است که ما را دچار عکس دیدن بسیار در شبکه های اجتماعی می کند، چون هم به سادگی در دسترس هستند و هم خوانش آنها ساده تر است. پس نمی شود این دو را با هم یکسان دانست، یکی آن عکس هایی که کارکرد خبررسانی دارند و دیگری عکس هایی که برای دریافت و بیان هنری گرفته شده اند. هرچند که عکس های خبری هم برای بهتر دیده شدن از هنر بهره می برند و آموزه های هنری در آنها دیده می شود، ولی گاهی عکس ها تنها برای بیان جستار هنری و یا تنها برای زیباشناسی و چشم نواز بودنش ساخته می شوند. این عکس ها در سنجش با آن دسته خبری یا مستند، بسیار کمتر گرفته می شوند.

بیشتر عکس ها در جایگاه خبر و اطلاع رسانی گرفته می شوند، اما برای درخشیدن و ویژه ماندن نمایش تصویر در تلویزیون، مجله ها، رسانه ها و شبکه های اجتماعی، نیاز به امیختگی با هنر دارند .

این گزاره چنان نیرومند است که چه بسا، بر روی شمار چاپ بسیاری از گاهنامه ها کارساز بوده و آن را کاهش داده است.

امروزه شبکه های اجتماعی تنها کارکرد نمایش تصویر را ندارند و فراتر از آن، گاهی در دگرگونی های اجتماعی بسیار نقش بازی می کنند، در این باره می توان گفت بسیاری از شبکه های اجتماعی شخصی افراد در خبر رسانی و جریان سازی اجتماعی موثرتر و قدرتمند تر از رسانه های بزرگی مانند تلویزیون عمل می کنند.

به نظر می آید که یک عکاس، هر چه از سویه مستند و هنری کار دور شده و به سویه بازرگانی آن گرایش بیشتری پیدا کند، سود و بهره بیشتری از آن به دست می آورد. گاه پیش آمده است که عکاسی رویدادها، برای نمونه، عکاسی از جشن های عروسی، بخشی از پردرآمدترین پیشه ها در یک جامعه بوده اند. شما با دانشجویان بسیاری در دانشگاه هنر که رشته عکاسی را دنبال کرده اند، سر و کار داشته اید. به راستی این دانشجویان با چه انگیزه و دیدگاهی این رشته را برگزیده و به فراگیری آن می پردازند؟ آیا راهکاری برای کامیابی عکاسانی که به گرایش های مستند و هنری در این رشته می پردازند، هست که بشود پیش روی آنها گذاشت؟

درست است که فرآیند فنی هر دوربین و لنز عکاسی با هر چهارچوب و اندازه، برای گرفتن عکس عملکرد یکسانی می کند، ولی شیوه کار و کاربرد برای آنها همانند نیست. یکی از کاربردهای برجسته عکس و عکاسی، نقش آن در دانش های گوناگون است. در پزشکی برای شناسایی بهتر بیماری از عکس استفاده می شود، برگه های شناسایی هویت آدم ها دارای عکس هستند. گروهی از عکاسان هستند که زمانی که دوربین را به دست می گیرند برای درآمد و زندگی شان است، مانند همین عکاسی عروسی که گفتید، یا هر عکاسی سفارشی دیگری همچون عکاسی از خط تولید کارخانه یا عکاسی پرتره. اینها عکاسی برای بازرگانی و درآمد هستند. درست است که در این میان عکاس از شیوه های هنری بهره می برد ولی دستاوردش با عکاسی هنری همانند نیست، چرا که آنهایی که عکاسی هنری می کنند، نگرانی آن را دارند که آن را در کجا به نمایش بگذارند و کی و چگونه آن را بفروشند و پیش از همه اینها، آیا توانایی خواهند داشت که از آن درآمدی به دست آورند؟! اینکه کدام راه برای عکاسی گزینش شود، بر می گردد به دیدگاه گوناگون آدمها و فضای حسی و اندیشه ای که در آن به سر می برند.

یک اشتیاهی که در جهان عکاسی به‌ویژه در ایران رخ داده است، این است که هر کسی که دوربین عکاسی به دست می‌گیرد و عکاسی می‌کند را هنرمند می‌دانند. انگار چنین برداشت می‌شود که دوربین عکاسی به دست گرفتن و عکاسی کردن، پلی است که آدم را به درون جهان هنر می‌برد. این برداشت نادرستی است. پیشتر هم گفتم که امروزه دوربین عکاسی به سادگی در دست هر کسی می‌تواند باشد. دوربین‌های هوشمند اکنون با بهره‌گیری از هوش نرم افزاری خود، زیبایی‌های پیرامون را بسیار خوب عکاسی می‌کنند ولی آیا می‌شود این عکس خوبی که دوربین هوشمند خودکار گرفته است را یک آفرینش هنری نامید. این نگاه همگانی به هنر عکاسی است. هنر عکاسی چیزی برگرفته از سرشت آدم است و با حال و هوا و روح او پیوند دارد؛ این نشان می‌دهد که کسی پیش از آنکه عکاس باشد، یک هنرمند است و دوربین عکاسی تنها یک ابزار در دست هنرمند است تا بیان هنری او را بیافریند و نمایش دهد.



از میان عکس‌های کتاب «خورشید، باد، آهن»، حسن غفاری

به سراغ عکاسی ایران برویم! آیا هم‌اندیش هستید که نسل جوان عکاسان ایرانی دچار گونه‌ای هم‌آوردی فراگیر شده‌اند که به هیچ‌سوی، سازنده نیست؟! از یک سو، همه فکر و ذهن خود را درگیر برنده شدن و به‌دست آوردن جایگاه در هم‌آوردی‌های عکاسی کرده‌اند، که این گزاره، می‌تواند بازدارنده آن شود که به سبک و شیوه یکتای خود دست پیدا کنند و بنابراین، بیشتر پیرو پسند جشنواره‌ها کار عکاسی خود را دنبال می‌کنند! از سوی دیگر، تا این اندازه نگاه به هم‌آوردی داشتن، بخت همکاری با یکدیگر و انگیزه نیازین برای آن را از میان برده است. فکر می‌کنید که چه چیزی مایه چنین پدیده‌ای در جامعه عکاسی امروز ایران، به‌ویژه میان نسل جوان تر شده است؟

یکی از راه‌های درخشیدن و دیده شدن در ایران برای عکاسان، پیگیری و عکس فرستادن در جشنواره‌ها و مسابقه‌های عکاسی است. چون عکس شما پس از داوری به چاپ می‌رسد و روی دیوار برای نمایش گذاشته می‌شود. چه بسا، توی کتاب جشنواره هم منتشر شود و پولی - هرچند اندک - برای آن پرداخت شود؛ اگر برنده پاداش جشنواره هم بشوند، این هم، یارانه ناچیزی برای زندگی است. افزون بر اینها، خبر برنده شدن و به دست آوردن جایگاه هم به آن عکاس، حس سرافرازی و بالیدن می‌دهد که خود پاسخگوی نیازهای درونی در این کار است. این رویداد یک خوشنودی در کنار سرگرمی دروغین را با خودش به همراه دارد. این گزاره برگرفته از رفتار نادرست برگزارکنندگان جشنواره‌های گذری است که بیشتر ریشه ایدئولوژیک و سیاسی دارند! بسیاری از سازمان‌ها، کارخانه‌ها یا نهادها، به جای آنکه یک عکاس ویژه‌کار را برای کار فرا بخوانند و کار سفارشی به او بدهند، می‌آیند و جشنواره برگزار می‌کنند تا از توان گروهی عکاسان بهره ببرند و چنین می‌اندیشند که از این راه می‌توان سوژه را از دیدگاه‌های گوناگون عکاسی کرد.



از میان عکس های کتاب «خورشید، باد، آهن»، حسن غفاری

گاهی هدف از جشنواره بهره گیری از توان گروهی عکاسانی است که از فرهنگ ها و سرزمین های گسترده ای آمده اند و می خواهیم یک کارسازی اجتماعی پدید آوریم که اینجا کار درستی است. ولی بهره برداری بیش از اندازه از این شیوه در ایران، برای نمونه هموردی عکس معدن، جاده ها، رانندگی و ... اینها نگاه های تخصصی و کاربردی خودش را نیاز دارد و باید عکاس های ویژه و تخصصی را برای آنها به کار بگیرند و نه اینکه برای آن جشنواره برپا کنند. ولی گاهی هدف، گسترش رفتارهای پسندیده در جامعه است، برای نمونه نیکوکاری، گذشت، فداکاری و ... یا می خواهیم زیبایی های پیرامون زندگیمان را بازتاب دهیم و شهروندان را انگیزه می دهیم تا شهر را پاکیزه نگه دارند؛ در اینجا، برگزاری جشنواره برای این هدف کار درستی است. ولی زمانی که هدف جشنواره گردش پول و یا گسترش ایدئولوژی و سیاست می شود، این آسیب زنده است. شوربختانه، امروزه عکاسان برای خود گاهشماری دارند که می دانند کدام جشنواره کی برگزار می شود و چه عکسی را بیشتر می پسندد و این راهی شده تا نگاه عکاسان چه بسا ناخواسته، عکس گرفتن برای جشنواره ها شود. این چالش تا اندازه ای برمی گردد به نبود پشتیبانی و ندادن سفارش به عکاسان، سوداگری مالی و بینال کاری برای برگزارکننده.

شما از آن دسته کارشناسان هنر و فرهنگ هستید که بسیار بر هوش-دیداری (سواد بصری) و نیاز به پیشرفت کیفی آن در جامعه پافشاری دارند. چنین بن مایه ای، چه سودی می تواند برای جامعه به همراه داشته باشد و بهترین راهکاری که بتوان با آن به این هدف دست یافت، چیست؟

ما در زمانه همگانی شدن عکاسی قرار داریم و در سالهایی هستیم که در هر دم، عکس های بسیاری به دست آدم های گوناگون گرفته می شوند. میان این انبوه عکاسانی که هستند، شمار کمتری هم هستند که با ابزار، دقت، کیفیت و به ویژه با آگاهی و دانش بیشتری از فن عکاسی و نیروی بیان آن بهره می برند و تصویرسازی می کنند. بنابراین، زمانی که ما درباره عکاسی سخن می گوئیم، سخن ما به این دسته بازمی گردد. با گذشت زمان، شمار این دسته از عکاسان بیشتر شده، چرا که در گذشته عکاسی بیشتر خودآموز بود و کتاب، فیلم یا آموزگارهای کمتری در دسترس بودند، ولی امروزه این سرچشمه های یادگیری به فراوانی و سادگی برای همگان فراهم هستند؛ همچنین، در دانشگاه ها و در پایین تر از آن مانند هنرستان ها هم، رشته عکاسی آموزش داده می شود و عکاسان بهتری از آنها بیرون می آیند. از سوی دیگر، فراوانی عکس های خوب و گفتارنوشته های عکاسانه درباره نگریستن، درک ما را از تصویر، رشد داده و چشمداشت ما را از کیفیت و مفهوم عکس بالا برده است، برخورد ما با عکس دیگر همسان با گذشته نیست. درون مایه و مفهوم آن و چه بسا، چهارچوب و اندازه عکس و اینکه در پیوند با چه جستاری است ارزش ویژه ای پیدا کرده. برایمان ارزشمند است که بدانیم که چه عکاسی آن عکس را گرفته و یا فرستاده است. امروزه، همه اینها در پذیرش یک عکس برای ما نقش و کارسازی دارند. این گستردگی، فراوانی و گوناگونی که امروز در عکس دیده می شود، گزینش را برای بیننده سخت می کند.

عکاسان در ایران و فراتر از آن در همه جهان را می شود به دو دسته تقسیم کرد. یک دسته آنهایی هستند که می شود ذهن گرا نامیدشان و دلبستگی به چیدمان دارند، این گروه هستند که سراسرتر به درون جهان هنری آن می روند و تلاش می کنند بیشتر از کارکردهای هنر در آن بهره ببرند. این عکس ها برای آنکه به نیرویی بیشتر از عکس های راستینه گرا برسند و باور پذیری و کارسازی بیشتری داشته باشند، باید از چهارچوب های هنری بیشتر بهره ببرند، چرا که عکس باید بر پایه آنچه عکاس در اندیشه اش پروانده، ساخته شود. دسته دوم، عکاسان عینیت گرا و مستندنگار هستند که از هوش دیداری خود در همان دم بهره می برند. آنها افزون بر بهره گیری از غریزه و ذهن خود در آن دم که عکاسی می کنند، دانش و دانسته های خود را که درباره پیرامون و خود سوژه عکاسی است را هم بکار می گیرند و این شیوه در کامیابی آنها می تواند نقش بزرگی داشته باشد. اینکه در بهترین جا و در بهترین زمان دکمه شاتر را فشار بدهند.



از میان عکس های کتاب «خورشید، باد، آهن»، حسن غفاری

خود من در همین دسته هستم و از همین سو دارم سخن می گویم. به باورم، اگرچه هر کسی می تواند در آن فضا شاتر را بفشارد و عکس بگیرد، ولی هرچه دانسته ها و دانش عکاس درباره سوژه و پیرامونش، تاریخچه و پیشینه آن و رویکرد آینده اش بیشتر باشد، می تواند عکس بهتر و ویژه تری بگیرد.

جامعه ایران در روزهای بسیار ویژه و چه بسا در یکی از برهه های تاریخی خود قرار گرفته است. چندی پیش جنگی ۱۲ روزه را پشت سر گذاشتیم که خود، رویدادی بی مانند بود. تا چه اندازه دست عکاسان ایرانی برای گزارش مستند این رویدادها باز است؟

سالهاست که کشور ما دارد زمانه گذار را سپری می کند، رویدادهای سیاسی بسیاری در آن رخ می دهد و از آنجایی که همیشه سیاست خارجی در اولویت است، بنابراین، رخدادهای پیش بینی نشده در کشور ما دیده می شود. از سوی دیگر، خشکسالی و کم آبی، چالش های محیط زیستی و در پیوند با آن، زندگی مردم چون وابسته به آب و زمین است، همه دچار سختی می شوند. افزون بر اینها، سیاست های درون کشوری، تورم بالا در کنار حس میهن دوستی که در دل مردم ایران هست، همه اینها با هم دست به دست هم می دهند تا رویدادهایی ویژه در ایران داشته باشیم که باید مستند و دیده شوند. در این میان، عکس مانند آینه ای است که این رویدادها و درون مایه آنها را بازتاب می دهد. برای دیدن این درون مایه ها و در دنباله اش برای گرفتن تصمیم های بهتر و نیز فراهم نمودن سندهایی ارزشمند برای آیندگان، عکس و عکاسی سودمند و یک نیاز است. این کاری است که عکاسان مستند انجامش می دهند، چه بسا، این رویدادها چنان گسترده و ژرف هستند که عکاسان هر چه هم کار کنند، باز کم است، ولی سخت گیری هایی در کشور وجود دارد که عکاس هرکجا پا می گذارد با نشانه های بازدارنده روبرو می شود و این کار را بسیار سخت می کند. امروز در همه جای شهر، آشکارا نشانه «عکاسی نکنید!» زده شده و به ویژه در شهر تهران که سفارت ها، وزارت خانه ها و نهادها در همه جای آن پراکنده هستند و چه بسا در بخش سراسر فرهنگی آن، خیابان انقلاب هم که جایگاه کتاب و دانشگاه است، باز عکاسی کاری سخت و نشدنی است. عکاسان در ایران باید مبارزه گر باشند و به گمان، عکاسی آنها می تواند به درگیری بیانجامد. بدتر از آن، این است که نگاه به عکاس، نگاهی فرهنگی نیست؛ نگاهی امنیتی و ضد جاسوسی است. این بسیار نگران کننده است و باید تلاش کرد تا این سختی ها در ایران برای عکاسان کمتر شود.

جنگ ۱۲ روزه به بسیاری از پرسشها پاسخ داده و گزاره های چالش برانگیزی را در جامعه و فراتر از آن برای دولتمردان پدید آورده است، برای نمونه، آگاهی رسانی درست و به هنگام یا بودن پناهگاه برای روزهای جنگ در شهرها. خوب، در همین میان، ما قانون سودمندی هم درباره جستار خبر و عکاسی نداریم و این در آسیب شناسی این گزاره می گنجد. در این ۱۲ روز، به عکاسی که دوربین به دست داشت همچون دشمن نگاه می شد. مردم در روزهای جنگ بردباری بسیاری داشتند و در این آشوب، به یکدیگر ستمی نکردند. ولی در این میان، عکاسان خبری هم شکایت داشتند که در این فضا، بختی برای کار کردن در زمینه ویژه خودشان را ندارند که این آسیب بزرگی به شمار می آید. در زمان جنگ ایران و عراق زمانی که شهرهای موشک باران می شد، عکاسان به کار خودشان سرگرم بودند و بخت بهتری برای کار کردن در سنجش با امروز برایشان فراهم بود.

در جامعه عکاسی امروز ایران چه دسته یا گروهی کارسازی بیشتری دارد؟

پاسخ به این پرسش کمی سخت است. به یاد دارم که سه دهه قبل در کشور ما چند عکاس نمی توانستند یکجا با هم بنشینند و گفتگو کنند و این همنشینی در پایان به درگیری و دلخوری می کشید. در آن فضا، هر کسی کوشش داشت عکاسی را از دیدگاه خودش بشناساند و پافشاری داشت که تنها آنچه من می گویم درست است. بنابراین، همراستایی میان ژانرهای مختلف عکاسی مانند خبری، ماکرو، چیدمان و ... وجود نداشت. در همان سالها، دانشگاه ها در رشته عکاسی هنرجو می گرفتند و این دانشجویها پس از پایان آموزش در جاهای گوناگون سرگرم کار می شدند و رفته رفته گفتمان پیرامون عکاسی پدید آمد.

دوسالانه عکاسی در «موزه هنرهای معاصر تهران» برگزار می شد و نشریه های عکاسی نیز منتشر شدند. رفت و آمد به بیرون از کشور و آشنایی با آنچه در جهان در این زمینه داشت رخ می داد نیز کارسازی داشت و در دنباله آن، دیدگاه انجمنی پدید آمد. سرانجام جامعه عکاسی ایران دور هم گرد آمدند و کسانی را از میان خود برگزیدند و انجمن عکاسان ایران آغاز به کار کرد که در کشورمان رخدادی یکتا و سازنده بود. پیش از آن، دسته ها و گروه های ویژه ای به وجود آمده بود، برای نمونه، انجمن عکاسان میراث فرهنگی، انجمن عکاسان سینما، عکاسان جنگ و سرانجام انجمن عکاسان ایران در چهارچوب همگانی تری در عکاسی ایران سر گرفته شد. در کنار آن، دانشگاه ها با آن فضای هنری، فرهنگی و دانش بنیان خود هم، کارسازی بسیاری داشتند؛ به ویژه دانشگاه تهران و نمایشگاه سالانه عکسش که دستاورد گروه های اندیشه ساز در درون آن بود. این رویداد هنری در دانشگاه تهران تا آن اندازه برجسته بود که گاهی چیره ترین اندیشه های هنری در کشور را پدید می آورد و خط می داد.

از سوی دیگر، آموزش‌ها در رده‌های پایین‌تری مانند دبیرستان‌ها، آموزشگاه‌های هنری آزاد، انجمن سینمای جوان، حوزه هنری و مانند اینها، توانست در آگاهی‌رسانی و نیرومندسازی فضای اندیشه‌هنری و بهره‌گیری بهتر از ابزار، به جامعه عکاسی کشور یاری برساند. در چکیده باید بگویم که این دستاوردها همه برگرفته از گزاره آموزش و نیز گفتگو و هم‌نشینی پیشکسوتان عکاسی ایران بود. به راستی، نخستین استادان عکاسی ما در دانشگاه‌ها، استادان خودآموز و پیشکسوتان عکاسی ایران بودند که بی‌آموزگار به این جایگاه رسیده بودند، استادان بدون استاد. با افزایش دانشجویان عکاسی و با پایان آموزش آنها، دیده شد که چگونه جایگاه‌های گوناگون این پیشه در کشور پر می‌شوند، چه بسا، دسته‌ای از همین عکاسان آموزش‌دیده به کار بازرگانی و فروش دوربین و ابزار عکاسی پرداختند و در نبود نمایندگی سازندگان خارجی این ابزار عکاسی در ایران، آنها جای خالی اشان را پر کردند.

فراتر از رویدادهایی آشکاری مانند درگیری و جنگ، جامعه ایران آستن دگرذیسی‌های بسیار ژرف و لایه‌داری هست که به گمان در این زمان، در هیچ جای دیگر جهان با چنین گنجایش فراگیری پیدا نشوند! برجسته‌ترین نمونه برای آن، رویارویی سنت و مدرنیته و یا گذر از دین‌سالاری در جامعه است که نمادهای آن را می‌شود در بافت جامعه و کوچه و خیابان دید! مفهوم‌های پنهان در این سوژه‌ها می‌تواند بسیار



از میان عکس‌های کتاب «خورشید، باد، آهن»، حسن غفاری

ژرف و اندیشه‌نگرانه باشند. چه بسا، این دگرذیسی‌ها که در لایه‌های زیرین جامعه در حال روی دادن هستند و گاه، نمادهای آن به ریخت‌های گوناگون سر بیرون می‌آورند، بتوانند بستر پیدایش سبک و جنبش‌های هنری بسیار ویژه‌ای شوند که در جهان به نام هنرمندان ایرانی یکتا شود. به نظر شما چگونه می‌شود از چنین گنجایشی در کار هنری و به ویژه عکاسی بهره‌گرفت؟

بسیاری چیزهایی که امروز در جایگاه سنت از آنها یاد می‌کنیم، در زمانی نه چندان دور، خود تازه و مدرن به حساب می‌آمدند. این ویژگی مدرنیته است که دست از تکرار می‌کشد و همواره چیزهایی نو با خودش می‌آورد. پس، هر چه به پیش می‌رویم و ما در چیزهای تازه زمانه و یا آنها در ما حل می‌شوند، همان چیزهای تازه برای ما با گذشت زمان به سنت بدل می‌شوند. سنت روندی تکراری است و هر زمانی که بشود که این تکرار شکسته شود و دگرگونی در آن رخ دهد، این را امروزی و مدرن به شمار می‌آوریم و این همان چیزی است که در عکاسی هم از آن به نام «دوران گذر» یاد می‌کنیم و همان چیزی است که به بسیاری از دل‌بستگی‌های ما و فراتر از آن به بسیاری از پرسش‌های ما پاسخ می‌دهد و ما را گاهی شگفت زده می‌کند. این رخداد خوبی برای عکاسی است. عکاسی همان اندازه که بازتاب راستینه‌های زمانه است، گونه‌ای جستجوگری و تلاش برای یافتن هم هست که در اندیشه عکاس پدید آمده. این انگیزه‌بخش بسیار خوبی برای پرداختن به جستارهای برجسته پیرامونمان است و افزون بر آن، بن‌مایه‌ای نیرومند برای پیوند ما با زمانه خودمان هم هست. چراکه با پرداختن به آنچه در گذشته بوده و آنچه در آینده در پیش رو است، می‌توان زمینه گفتگو در جامعه را پدید آورد.



از میان عکس های کتاب «خورشید، باد، آهن»، حسن غفاری

این روزها سرگرم چه کاری هستید و چه پیرنگ هایی را در عکاسی مستند در برنامه دارید؟ درباره کتاب های تازه ای که منتشر کرده اید بگویید و آیا باید چشم به راه کارهای دیگری هم از شما باشیم؟
در دو سال گذشته من به پیشنهاد گروهی صنعتی در شهر سنگان در خراسان رضوی که در زمینه معدن سنگ آهن کار می کنند، سرگرم پروژه عکاسی بودم.

این پروژه در چه زمینه ای بوده است؟

در شاخه ای که دلبسته آن هستم، همان مردم نگاری بود و در شهرستان خواف آن را انجام داده ام. کار در زمینه فرهنگ، آیین ها و شیوه کار و زندگی مردم، پوشاک آنها، آثار تاریخی شهر و آنچه در روزمره انجام می دهند، است. دستاوردش کتابی شد که با پشتیبانی همان گروه صنعتی آن را چاپ و منتشر کردم. پروژه دیگری هم در دست کار دارم که عکاسی پرتره از هنرمندان استان کهگیلویه و بویراحمد در فضای استودیویی است.

عنوان کتابی که گفتید چه است؟

خورشید، باد، آهن، خواف سرزمین کهن یادگارها

با سپاس از زمانی که برای این گفتگو به ما دادید.

رضا تجویدی، ماهنامه انسل، مرداد ۱۴۰۴

خورشید، باد، آهن

خواف، سرزمین کهن یادگارها

عکاس: حسن غفاری



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران



خواف، روستای خرگرد، مدرسه غیالیه خرگرد،
دوره تیموری
Khaf, Khargerd village, Khargerd
Ghasieh School, Timurid period

خواف، روستای خرگرد، مدرسه غیالیه خرگرد،
دوره تیموری
Khaf, Khargerd village, Khargerd
Ghasieh School, Timurid period